

## تاریخ تدوین حدیث

نزد خاصه و عامه

## الحدیث عند الشیعہ

اهتمام بکتابت حدیث از «خاصه» شروع شد و آنان کار را مبتکر بودند، یاد دیگران دادند، اما «عامه» توهم منع نمودند و عقب ماندند، ولی عامه هم با آنکه صد و پنجاه سال بعد از شیعہ متوجه این کار شدند لیکن بعد از توجه اهتمامها نشان دادند، تا کار بجائی رسید که نشریات طرفین جهانرا گرفت و دنیا را هم متوجه کرد، تا جائیکه یسگانگان هم اهتمام به حدیث اسلام نمودند، گرچه اهتمام یسگانگان یک نوع انعکاس صوت ماویک نوع بی جوئی، از نقطه اتکاء ماست.

ولی بهر حال اهتمام مسلمین با حدیث و تقدم شیعہ در تأسیس از مفاخر ماست.

مصادر اسلام کلیه از پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله تا امامان و علماء و اساطین و شهر یاران و امراء و سلاطین و حتی بانوان مسلمین اهتمامها با حدیث و آثار مقدسه اسلام داشتند.

مسلمین خود ارزش و قدر و قیمت آثار و آثار پیغمبر صلی الله علیه و آله را نیکوتر میدانسته و بهتر از هر کس و بیشتر از هر کس بآن اهتمام نمودند. رحله‌ها و سفرهای علمی در تهیه و اخذ و نشر حدیث نمودند، اجتماعات و مجالسی برپا نمودند، انجمنها و محفلهایی برای اخذ حدیث و درس و املاء آن داشتند، که گاهی در بعضی اعصار اهتمام جمعیت بر اخذ حدیث، و ازدحام جمعیت بقدری بود که رساندن صدای محدث بجمعیت مقدور نبود مگر با چند واسطه صداسان و مکبران.

\* \* \*

چنانچه در مجالس عاصمی «عاصم بن علی بن ابی عاصم» در عهد معتصم و خلفای عباسی محدث بزرگوار عاصمی چهارده نفر صداسان و مکبر کلمه‌ها را می‌گرفتند از دهان یکدیگر و باز گویی کردند تازه باز صدا باخر جمعیت نرسیده بود.

وقتی احصائیه و سرشماری جمعیت شد، صد و بیست هزار جمعیت بودند که اخذ حدیث می‌کردند.

\* \* \*

نمونه بارزتر، در وقتی که اهالی نیشابور از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام حدیث خواستند و حضرت حدیث سلسله الذهب را القا فرمود بیست و دو هزار نویسنده ای که قلمدان و دوات مخصوص باجلد داشتند احصائیه شد و آنهایی که قلم سردستی داشتند، احصاء نشد، و شنوندگانی که در مقام ضبط حدیث نبودند چندین مقابل بودند، بلی

نیشابور آن زمان غیر این زمان بوده، در سال ششصد هجری که  
حمله مغول بآنجا شد تلفات جمعیت نیشابور بیک میلیون و هفتصد و پنجاه  
هزار نفر رسید.

\*\*\*

آری «بعد زمان و مکان» هیچکدام مانع از بقاء و نشر و تبلیغ  
احادیث نشد، و نتوانست رخنه تحریفی در آن پیدا کند، بتعاقب زمان  
احادیث سینه بسینه و کتاب بکتاب «بعد زمانی» را در مینور دید و صدای  
مکبران «بعد مکانی» را، نمونه بهتر برای اهتمام با اخذ حدیث، مسافر تهائیکه  
از اینکشور بآن کشور برای اخذ حدیث میشد:

- ۱ - جابر بن عبدالله انصاری شتری خرید و یکماه راه را  
طی کرد تا یک حدیث را در شام از عبدالله بن انیس جهنی اخذ کرد.
- ۲ - ابوایوب انصاری بکشور مصر سفر کرد تا از عقبه بن عامر  
جهنی معروف بیک حدیث در مظالم که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده  
بود اخذ کند، همینکه بمصر وارد شد و عقبه را خبر دادند برای استقبال او  
از شهر بیرون آمد، گفت من برای حدیثی که تو از پیغمبر شنیده‌ای  
و کسی باقی نمانده غیر از تو که شنیده باشد آمده‌ام از تو بشنوم او حدیث را  
باز گفت. ابوایوب بعد از اخذ حدیث، آمد بسوی مرکب خود و سوار شد  
بی آنکه جهاز از شتر برگیرد.

- ۳ - یک تن از رجال از «فسطاط مصر» نامدینه سفر کرد که از  
زید بن ارقم حدیث غدیر خم را با حذف واسطه بشنود.

یکسر آمد تا مدینه و نزدیک مجلس «زید بن ارقم» پیاده شد، و پرسید کدام يك از شما «زید بن ارقم» است که من از فسطاط مصر سفر کرده بمدینه آمده‌ام تا از زید بن ارقم بلا واسطه «حدیث غدیر خم» را بشنوم برادر زید بن ارقم، زید بن ارقم را با معرفی کرد و زید حدیث را برای او نقل کرد.

۴ - شخصی دیگر از مدینه الرسول ﷺ تا مسجد جامع دمشق رفت و از ابو درداء صحابی بزرگوار یک حدیث را خواست که بلا واسطه بشنود کثیر بن قیس میگوید: «با ابی درداء» در مسجد دمشق نشسته بودیم مردی نزد او آمد و گفت: ای ابادرداء من برای ملاقات تو واخذ یک حدیث از مدینه الرسول ﷺ آمدم و گرنه حاجتی نداشتم، حدیثی در طلب علم از تو رسیده که از پیغمبر خدا (ص) روایت میکنی ابو درداء حدیث را بازگو کرد آن حدیث است که قافله و کاروان علم را بر او انداخت.

من سلك طريقاً يطلب فيه باباً من العلم سلكه الله به طريقاً الى الجنة  
 ۵ - شاذ کونی ابو ایوب (۱) سلیمان گوید تعداد بیست و چند بار بیشتر از بصره بکوفه سفر کردم برای اخذ حدیث گوید: «تادری مجلس حفص بن غیاث» اخیراً حاضر شدم و حدیث او را نوشتم «حفص بن غیاث زمان موسی بن جعفر عليه السلام رادرك کرده بود و هتمایل باهل بیت بود قضاوت عراق با او بود» وقتی بصره برگشتم در «بنانه» که رسیدم «ابن ابی خدیجه» مرا ملاقات کرد گفت ای سلیمان از کجا میآئی؟ گفتم از کوفه، گفت حدیث چه کس را نوشته ای؟ گفتم: حدیث حفص بن غیاث را گفت آیا همه علم او

(۱) بن داود بن بشر بن زیاد منقری بسری کان حافظا مکرر اقدم بغداد و جالس الحفاظ بها وذاکرهم ثم خرج الی اصبهان فسکنها و انتشر حدیثه بها از جماعتی از اصحاب ما از اصحاب جعفر بن محمد روایت می کند

را نوشته‌ای؟ گفتم آری گفت از علم او که تو اخذ کردی چیزی از تو سقط شده؟ گفتم نه، گفت آن حدیثی که درباره گوسفند اضحیه است که حفص از جعفر بن محمد از پدرش از ابی سعید خدری روایت کرده آیا نوشته‌ای؟ گفتم: نه، گفت چشمت گریبان و سوزان باد پس چه می‌کردی در کوفه؟ گوید خر جین خود را پیش نرسیین (سلسله ای از خاندان شاه زادگان فرس قدیم) گذاشتم و باز بکوفه برگشتم یعنی صد فرسخ، و بمنزل حفص بن غیاث باز وارد شدم، پرسید از کجایم؟ گفتم از بصره گفت پس چرا برگشتی؟ گفتم از «ابن خدیجه» چنین و چنان شنیدم «حفص بن غیاث» آن حدیث را برای من روایت کرد و من برگشتم و غیر از این حدیث حاجتی نبودم را - بدینقرارد در صد فرسخ راه پیموده برای یک حدیث.

حفص بن غیاث از قضاة عامه در عراق بود عمر طولانی کرد تا زمان امام موسی بن جعفر علیه السلام رادرك كرد. «حفص» مائل باهل بیت بود - طبق روایت کافی گفتگوئی با موسی بن جعفر علیه السلام دارد.

پرتال جامع علوم اسلامی

۶ - احمد بن حنبل گوید در بغداد در فتم از من اخذ حدیث نکردند و گفتند تو مشایخ کوفه را ندیده‌ای گوید، مجبور شدم بکوفه آمده و از مشایخ آنجا اخذ حدیث نمودم.

\*\*\*

۷ - سفری که احمد بن محمد بن عیسی شیخ قمیین و شیخ عدده کلینی (ره) همانکه در زمان اقامتش در قم کسی حدیث ضعیف نقل نمی‌کرد و برقی،

احمد بن محمد بن خالد را بدین جهت تبعید کرد و چنان شخصیت داشت که هر وقت میخواست بر خلیفه وارد شود بدون رادع و مانع وارد میشد و سلطان در امور آن نواحی بدون اذن او دخالت نمی کرد. احمد بن عیسی گوید: برای طلب علم و اخذ حدیث از «قم» بکوفه رهسپار شدم در آنجا «حسن بن علی و شاه» را ملاقات کردم از او تمنای کتاب علاء بن رزین و کتاب ابان بن عثمان احمر را کردم، او این دو کتاب را برای من بیرون آورد. گفتم: دوست میدارم اجازه روایت این دو کتاب را بمن بدهی، فرمود چه عجله داری؟! بر این دو کتاب را بنویس، بعد بیا و بشنو. گفتم: از حوادث زمانه ایمن نیستم. فرمود: من اگر میدانستم حدیث، اینگونه کسان در طلب دارد بسیار بسیار از آن فرا گرفته بودم چه آنکه من در این «مسجد کوفه» نهصد شیخ حدیث را درک کردم که همگی میگفتند: «حدیثی جعفر بن محمد»



این اهتمام از همه مسلمین شدولی با این تفاوت که «خاصه زودتر - و سریع تر و مجدانه تر با این کار پرداختند یعنی اقدام بتدوین کتب حدیث یکصد سال قبل از عامه نمودند - و عامه دیرتر بکار پرداختند - تا تقریباً صد سال - یا صد و پنجاه سال عقب بودند و جهة آنکه این گونه اهتمام از خاصه شروع شد آن بود که امام آنها علی امیر المؤمنین علیه السلام پیشقدم بود و دیگران منع کردند، بدینقرار که پس از رسول خدا وآله و سلم در میان صحابه کبار در نوشتن و نوشتن حدیث اختلاف بود، جمعی معتقد بودند که حدیث نباید نوشته و تدوین شود تا فرقی بین حدیث و قرآن باشد، و جمعی معتقد با اقدام بودند. اولیای شیعه که بمنزله قوه عاقله مسلمین بودند

تدوین حدیث راجع بلکه راجح بلکه خود انجام دادند و اساس کار را نهاده ، کار یاد دیگران دادند .

کتاب تدریب الراوی سیوطی (۱) (متوفای ۹۱۰ هـ) گوید : ما بین سلف از صحابه و تابعین اختلاف عقیده در کتاب حدیث و تدوین آن میبود ، بسیاری از آنان آنرا کراهت داشتند ، ناپسند و ناروا میدانستند ، و طائفه ای از آنان آنرا مباح و روا دانسته انجام دادند ، از جمله آنها علی علیه السلام و پسرش حسن علیه السلام بودند . پایان سخن تدریب الراوی .

من نکته آنکه حسن علیه السلام را مستقلاً نام برده با آنکه هیچیک از افراد خاندان علی علیه السلام را در جنب عظمت علی علیه السلام نباید ذکر کرد ، امری قابل اهمیت میدانم .

و اما علی علیه السلام را که تدریب الراوی سر دسته اهل تدوین شمرد ، علی علیه السلام خود از املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله بخط خود کتاب عظیمی جمع آوری نموده بود : و دیگران این کتاب را بصورت کتاب مدرج عظیم دیده اند .

مجلد بن عد اف ( ۲ ) صیرفی میگوید : من با حکم بن ( ۳ ) عتبه ( یا عینه ) نزد امام ابی جعفر الباقر علیه السلام بودیم ، حکم از امام سؤال هم میکرد و ابو جعفر علیه السلام از او کراهت داشت تا در مسئله اختلاف کردند ، ابو جعفر علیه السلام

(۱) سیوطی قریه ای است بصعید مصر ، وی ابو الفضل جلال الدین عبدالرحمن شافعی اشعری است ، ( ۵۰۰ ) بانصد تصنیف دارد از سیصد شیخ اخذ کرده از کتب او ذخائر الاخری فی مناقب ذوی القربی است

(۲) رجال نجاشی (۳) از خاصه لیکن از زیدیه تبریه و در اعتقاد مخالف با امام بود .

بفرزندش فرمود ای پسر برخیز و کتاب علی علیه السلام را بیرون آر و بیاور گوید: کتابی را آورد بسیار بزرگ مدرج، کتاب را گشود، مسئله را بیرون داد سپس با فرمود این کتاب خط علی علیه السلام و املاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم است، روی بحکم کرد و فرمود: ای ابانجید! برو تو و سلمه و مقداد هر جا میخواهید بیمین و شمال بروید که والله علم را اوثق از نزد آنان که جبرئیل بر آنان نازل میشده نخواهید یافت.

\* \* \*

بنابر این کتاب اولین کتابی است که اسبق از او در تاریخ تدوین حدیث نیست. این کتاب در عهد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در صدر اول، حجر اساسی علمی دانشگاه اسلامی شیعه را پایه گذاری نمود، و برای دانشگاه علمی اسلام پایه گذاری را یاد داد، و از روی این ابتکار آن امام الکتاب حدیث را بدنیاداد و از نقشه آن شیعه بزرگوار که زبده حوزة علمیه اسلام بودند حسن تدوین علم و تدوین حدیث را از امامان خود فرا گرفته و با امامان خود اقتدا کرده و مبادرت و اقدام بتألیف و تدوین حدیث نمودند و امام کتابی دیگر دارد که آنرا در غلاف شمشیرش جا میداده و آنرا صحیفه مینامیده است.

\* \* \*

و دیگران گمان «نهی» نمودند و کنار کشیده و عقب ماندند، سپس حافظ سیوطی عذری برای آنها خواسته: در کتاب تدریب الراوی گوید: آثار مقدس، آثار و اخبار و احادیث و سنن در عصر صحابه و تابعین کبار مدون و مرتب نبود: چه آنکه در آن اوان ذهنهاروان، حافظه های قوی،



وسیع بود - بعلاوه حفاظ حدیث از کتابت حدیث در اول امر نهی داشتند  
آنرا ممنوع میدانستند چنانکه در صحیح مسلم ضبط شده ، از نقل آنکه  
مبادا! مخاوط یا مشتبّه بقر آن شود - جهت دیگر آنکه بیشترشان بیسواد  
بودند ، از عهده کتابت بطور صحیح بر نمیآمدند .

- پایان سخن تدریب الراوی -

درباره این موانع سه گانه ، اما قوت «حافظه ها» مادر او گفتگو  
نداریم ، و امامان دوم که فرمود حفاظ از کتابت حدیث در اول امر نهی  
داشتند ، این اشاره است بسانحه عهد عمر - عمر بن الخطاب از آن دسته ای  
بود که مخالف بانوشتن حدیث بود بلکه سرسلسله آنها بود و میتوان گفت  
ایجاد این فکرت از طرف او بود .

«مسلم» در اول صحیح خود و «ابن حجر» در کتاب «فتح الباری» در  
شرح «البخاری» در مقدمه آن در باب کتابت علم ذکر کرده اند ، که سلف  
در کتابت حدیث اختلاف کردند ، طائفه ای از آن بیزار و بشدت از آن  
کراهت داشتند که از جمله آنها عمر بن الخطاب و عبدالله بن مسعود و  
ابوسعید خدری و جمعی دیگر بودند و طائفه دیگری آنرا مباح و روا بلکه لازم  
دانستند ، مثل امیرالمؤمنین علیه السلام و سر او حسن علیه السلام و انس و عبدالله بن  
عمر و عاص ، سپس در عصر دوم بر جواز آن اجتماع کردند .

\* \* \*

اما اینکه گفتیم موجد این فکر عمر بن الخطاب بود بیتهی در کتاب  
«المدخل» از عروة بن زبیر قضیه شورای عمر را در این خصوص بازگو  
کرده گوید : عمر بن الخطاب اراده کرد که سنن را بنویسند ، در این

باره با اصحاب رسول خدا ﷺ استنشاره کرد ، همه در شوری رأی دادند که اقدام کند ، لیکن عمر تا یکماه تمام در این باره استخاره میکرد (یعنی از خدا اراده راه خیر را میخواست ) تا پس از یکماه روزی دل یکطرف کرد و خدا عزم او را بر ترك يكجهت کرد مردم را خواست در رأی خود را بآنها ابلاغ کرد . گفت: من اراده داشتم سنن را بنویسم ولی متذکر شدم که اقوامی پیش از شما کتابهایی نوشتند ، و با تمام توجه کتاب خود را زیر نظر گرفتند و سردر کتاب خود کردند و هم فکر آنها کتابهای خودشان شد ، و دست از کتاب خدا شستند ، و کتاب خدا را متروک گذاشتند ، عمر گفت: بعلاوه نوشتن حدیث موجب اشتباه بکتاب الله میشود و من هرگز نخواهم گذاشت خدا بچیزی مشتبه شود .

مدارك: تدریب الراوی سیوطی - المدخل للبيهقي - طبقات ابن سعد ج ۴ ص ۴۰۶ - مختصر جامع العلم ص ۳۳ - قالوا: عن عمر بن الخطاب اراد ان يكتب السنن فاستفتي اصحاب رسول الله (ص) في ذلك فاشاروا عليه ان يكتبها فطفق عمر يستخير الله فيها شهراً ثم اصبح يوماً وقد عزم الله له، فقال: اني كنت اريد ان اكتب السنن و اني ذكرت قوماً كانوا قبلكم كتبوا كتاباً فاكبوا عليها وتركوا كتاب الله و اني لاشوب كتاب الله بشيء ابدا .

\*\*\*

از مدارك دیگر بر میآید که عمر نه تنها از تدوین و کتابت حدیث خویشتن داری کرد ، بلکه دیگران را هم بطور جد منع میکرد و نه تنها از نوشتن حدیث دریغ داشت بلکه از گفتگوی حدیث هم دریغ میداشت

و از این سخن و مدارك دیگر بر میآید که نه تنها اظهار رأی خود مینمود، بلکه در اجراء رأی خود اعمال قوه و نیرو هم میکرد، بروایات زیر بنگرید که گاهی خلیفه، حدیث از رسول خدا ﷺ را و گاهی اکثار آنرا نهی میکند.

قرظة بن کعب صحابی معروف گوید: همین که عمر ما را بسوی عراق روانه کرد، خود با ما پیاده چندی آمد و گفت: آیامی دانید چرا من شما را مشایعت میکنم؟! گفتند برای احترام و تکریم ما، گفت، با این چیز دیگری هم هست، شما بکشوری یا قریه ای میروید که اهل آن با قرائت قرآن خود فضای مسجد و انجمن خود را پر از صدا کرده: محاکات دوی زنبور را در کند و میکنند، آنها را با الحدیث از راه باز ندارید و مشغول مسازید، قرآن را تجرید کنید - یعنی تنها از هر سخن و هر حدیث - پس قرائت کنید، و روایت از رسول خدا را کم بمیان آرید که من شریک شما بم.

گوید: وقتی قرظة بن کعب وارد شد باو گفتند ما را حدیث بگو از آن گفت: عمر ما از آن نهی کرده است بنی و مطالعات فرنگی

در لفظ ابی عمر صاحب کتاب الاستیعاب هست که پس قرظة گوید: دیگر بعد از آن من حدیثی از رسول الله ﷺ باز گون نکردم.



در اینجا ملاحظه فرمودید که پای آن رأی ایستادگی هم میداشت و اجراء آنرا از دیگران هم میخواست، و ظاهر آن کلام که رأی خود را تنها گفت نظیر سخنان دیپلماتیک است که مبارزه با آراء عمومی را صریحاً نمیکوبند، ولی در عمل آنچه رأی خود آنهاست بر دیگران هم تحمیل میکنند، و دیدید

که پیاده به مشایعت فرماندهان جنگی می‌آمد و صورت تواضع بخود می‌گرفت و منتظر بود که آنها پیرسند خلیفه را چه دستور است، وقتی دید آنها نمی‌پرسند، خود بزبان آمد، گفت: نمی‌پرسید، چرا شما را پیاده مشایعت می‌کنم؟! گفتند: برای احترام و تکریم سر بازان، گفت: بلی، با این چیز دیگری هم هست، و دیدید که قرظة بن کعب از این کلمه نهی فهمید و وقتی از او حدیث خواستند، گفت: عمر ما را نهی کرده، و بقول صاحب استیجاب: قرظة گوید: که پس از آن هیچ حدیث از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل نکرد، با اینکه شخصیت قرظة بن کعب از شخصیت‌های ممتاز صحابه است، وی اولین کسی است که در کوفه برای نوحه‌گری و ماتم عمومی برپا شد قرظة بن کعب فاتح‌ری بود.

قرظة در دولت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام مأمور جمع آوری خراج ناحیه جزیره بود، قرظة ده‌بسر داشت و خانه او در کوفه از پایه‌های اصلی کوفه بود، و بکتن از پسرانش که در کربلا شهید شد، در میدان کربلا باین خانه که خانه شرف بود مینازید و دراز جوزه خود میخواند: من این خانه راو خانه دلم را در راه حسین عَلَيْهِ السَّلَام می‌فروشم.

قرظة با این شخصیت چنان استفاده نهی از فرمان عمر کرده بود که میگفت: از منع عمر تا آخر، حدیث نگفتم. و اینگونه مرعوبیت یا از نفوذ و قدرت خلیفه بود، یا از صورت حق‌گوئی فرمان، که قرآن داسپر کرده بود یا هر دو، بنظر من هر دو دخیل بوده زیرا مخالفت فرمانی که صورت قانونی و مصالحت‌بینی بآن داده شده بود با وجود قدرت و نفوذ دولت راه را برای هر گونه مکافات و مجازات و سقوط باز می‌کرد، اینک نمونه دیگری

از فرمان عمر :

طبری گوید : که عمر همیشه میگفت : «قرآن» را تجرید کنید و آنرا تفسیر نکنید . و روایت از پیغمبر را کم گفتگو کنید که من شریک شمایم نمونه دیگر برای فرمانده دیگری - فرماندهانی که بسوی بصره و نواحی شرق حرکت میداد از جمله ابو موسی اشعری را توصیه کرد و گفت : تو بدیار قومی میروی که در مساجد خود بتلاوت قرآن مشغولند، تو آنها را با آنچه سرگرمند واگذار و با حدیث مشغول مکن که من با تو شریکم در این امر .

نمونه دیگر : عمر بابی هریرة دومی گفت : حدیث از رسول خدا ﷺ را وا بگذار و گرنه تو را باز بسرزمین دوس روانه خواهم کرد . ابن عساکر این را نقل کرده طبع آنچه در کنز العمال، و ابوزرعة آنرا بیرون داده طبق نقل ابن کثیر در تاریخ .

تاریخ ابن کثیر گوید : عمر بکعب الاحبار گفت : حدیث از آغاز را واگذار و گرنه تو را بسرزمین آورده و بسوزینه گان روانه خواهم کرد . ذهبی در تذکره، از ابی سلمة باز گو کرده، گوید : بابی هریره گفتیم : آیا تو در زمان عمر این چنین حدیث میگفتی؟! گفت : اگر من در زمان عمر چنین حدیث میگفتم که اکنون برای شما میگویم مرا با ما خفقه (تازیانه) میزد . در لفظ زهری است که ابو هریره گفت : من این احادیث را که اکنون برای شما میگویم اگر در زمان حیات عمر میگفتم والله یقین داشتم که تازیانه به پشتم میخورد .

و ابو عمر صاحب استیعاب در کتاب خود جامع العلم از ابی هریره

باز گو کرده گوید : من بشما احادیثی را روایت کردم که اگر در عهد عمر بن الخطاب آنها را می‌گفتم عمر مرا بادره میزد .

تاریخ ابن کثیر از ابن وهب نقل میکند : که ابوهریره گفت :

احادیثی را حدیث کردم که اگر در نزد عمر یا زمان او بآنها تکلم می‌کردم هر آینه سر مرا میشکست .

وقال عمر لابی هریره لتترکن الحدیث عن رسول الله (ص) او لالحقنک بارض دوس .

وقال لکعب الاحبار لتترکن الحدیث عن الاول او لالحقنک بارض القرده و اخرج الذهبی فی التذکره عن ابی سلمة قال قلت لابی هریره : اکت تحدث فی زمان عمر هكذا؟ قال لو کنت احدث فی زمان عمر مثل ما احدثکم لضربنی بمخفقته و فی لفظ الزهری : ان کنت محدثکم بهذه الاحادیث و عمر حی اما والله اذا لایقنت ان المخفقه ستباشر ظهری .

و فی لفظ ابن وهب انی ل احدث احادیث لو تکلمت بها فی زمان عمر او عند عمر لشج رأسی .

\*\*\*

از آثار ناپسند ابن روش آن شد که سنن دارمی و ابن ماجه گویند

که شعبی گوید :

من دوسال یا یکسال و نیم با این عمر نشستم نشنیدم حدیثی از رسول

خدا ﷺ بگوید جز یک حدیث .

سنن ابن ماجه از صائب بن یزید گوید : من از مدینه تا مکه

بمصاحبت سعد بن مالک رفتم ، نشنیدم يك حديث از رسول خدا ﷺ باز گو کند .

تاریخ ابن کثیر گوید : ابی هریره گوید ما توانائی آن نداشتیم که بگوئیم : « قال رسول الله ﷺ تا عمر جان سپرد .

\*\*\*

فمن جراء هذا الحادث قال الشعبي قعدت مع ابن عمر سنتين او سنة ونصف فما سمعت يحدث عن رسول الله الاحديثاً واحداً .  
وقال السائب بن يزيد صحبت سعد بن مالك من المدينة الى مكة فما سمعته يحدّث واحد .

وقال ابو هريرة ما كنا نستطيع ان نقول قال رسول الله «ص» حتى قبض عمر .

\*\*\*

طبرانی از ابراهیم بن عبد الرحمن باز گو کرده که عمر سه نفر را حبس کرد : ابن مسعود ، ابودرداء ، و ابومسعود انصاری ، و گفت :  
شما در باز گو کردن حدیث از رسول خدا ﷺ افراط کردید و آنرا بمدینه حبس کرد تا خود کشته شد .

و در لفظ حاکم در مستدرک چنین گوید : که عمر به ابن مسعود و ابودرداء و ابوزر گفت این باز گوئی حدیث از رسول خدا ﷺ چیست و چه معنی دارد ؟! گوید : پندارم که آنرا بمدینه حبس کرد تا خود کشته شد .

و در لفظ جمال الدین حنفی است که عمر با مسعود و ابودرداء و

اباذرا حبس کرد تا کشته شد و گفت: این حدیث سرائی از رسو اخدا چیست؟! و چه معنی دارد؟! سپس گوید: همین کلارا با ابو موسی اشعری انجام داد. با عادل بودن وی نزد عمر.

\*\*\*

نصوص الخبر - و اخرج الطبرانی عن ابراهیم بن عبدالرحمن ان عمر حبس ثلاثة: ابن مسعود - و ابا الدرداء - و ابا مسعود الانصاری فقال قدا اكثرتم الحدیث عن رسول الله «ص» حبسهم با لمدينة حتى استشهد. وفي لفظ الحاكم في المستدرک ص ۱۱۰ - ان عمر بن الخطاب قال: لابن مسعود. و لابی الدرداء و لابی ذرما هذا الحدیث عن رسول الله (ص)؟! و احسبه! حبسهم بالمدينة حتى اصیب: و فی لفظ جمال الدین الحنفی ان عمر حبس ابا مسعود و ابا الدرداء و ابا ذر حتى اصیب؛ و قال ما هذا الحدیث عن رسول الله «ص»؟! ثم قال: و ماری عنه ایضاً ان عمر قال: لابن مسعود و ابی ذر و ابی مسعود: ما هذا الحدیث؟! قال: احسبه: حبسهم حتى اصیب. فقال: و كذلك فعل بابی موسی اشعری مع عدله عنده:

\*\*\*

الفدیر (۶) محاکمه شدیدی از خلیفه در این موضوع میکند. میگوید: مگر بر خلیفه پوشیده بود که ظاهر کتاب بدون سنت، امت را بنیاز نمیکند، و این از آن و آن از این جدا نمیشود، تا در حوض بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شوند. و حاجت امت بنسبت کمتر از حاجت بظواهر کتاب نیست. اوزاعی و مکحول میگویند: کتاب بیشتر نیاز بسنت دارد تا سنت



به ظاهر کتاب .

و شاید عمر دیده بوده که مردمی با «سنت» بازی میکنند، و آنرا ملعبه قرار داده اند، و احادیث ساختگی بر پیغمبر اقدس صلی الله علیه و آله می بندند و تا اندازه ای راست فهمیده بود. لذا در صدد بر آمد که سخن سازی را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله از بیخ ریشه کن کند، و آن دستهای جنایت کار جنایت پیشه را از سنت نبویه کوتاه کند، اگر این بوده یا آن بوده، پس گناه ابو ذر صادق رضی الله عنه چه بوده؟! با آنکه پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: آسمان نیلگون سبز (خضراء) سایه نیافکننده و زمین غبار آلوده (غبراء) بر پشت خود حمل نکرده، مردی صادق رضی الله عنه را چونان ابو ذر.

یا گناه عبدالله مسعود صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله و افضل کسان که قرآن را قرائت کرده و حلال آن را حلال و حرام آن را حرام شمرده، و فقیه در دین و عالم بسنت - آیا گناه او چه بود؟! ۱۱۱

یا مثل عویمرا بودردا، صحابی کبیر، مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله گناهِش چه بوده؟! پس چرا اینان را حبس کرد تا کشته شد؟ اگر ابانان بی احترامی کرد، و حرمت این بزرگواران عظماء را در ملاء دینی هتک کرد و آنانرا در انظار مردم کوچک کرد؟! ۱۱۲

و آیا مثل ابو هریره و ابو موسی اشعری هم از وضاعین و طبقه سخن سازها بودند، تا مستحق این تعزیر و زندان و حبس و تهدید شدند؟! من نمیدانم! بلی این آراء، جملگی مولود اوضاع سیاسی زمانه بود که موجب

سبب علم بر امت می‌شد، و امت را در پرتگاه جهل وارد می‌کرد و وارد مبارزه آراء مینمود. و اگر چه خلیفه این قصد را نداشت، ولی باید گفت همینکه امت اسلام از معالم سنت شریفه باز داشته شوند و از نشر آن در ملاحظه گیری شود، پس این امت مسکین بکدام علم و روشنائی و بکدام حکم و حکمت راه تقدم و تعالی و ترفع راپیش گیرد؟! و بکدام سنت و روش میتواند بر عالم سیادت احراز کند؟!!

علیهذا باید گفت: سیره خلیفه - چه خود میدانست و چه خود نمیدانست - ضربت مهلکی بر امت اسلام و بر تعالیم اسلام و بر شرف اسلام و بر تقدم و تعالی اسلام بود.



من میگویم طبق این سیره ناروا یکصد سال بایستتر - عامه مسلمین از علم و تدوین حدیث عقب ماندند، تا عمر بن عبدالعزیز اجازه است کتاب حدیث را داد، ولی بعد از صد سال خاموشی دیگر آن سخن یادشان رفته بود.



بسکه خاموش نشستم سخن از یادم رفت

چه خوش است حال مرغی که قفس ندیده باشد  
چه نکوتر آنکه مرغی ز قفس بریده باشد  
پر و بالها برینند و در قفس گشودند

چهارها چه بسته مرغی که پرش بریده باشد



عمر بن عبدالعزیز فرمانی متحدالمآل در این باره صادر کرد و بهمه آفاق بفضای اسلام نوشت، ولی خود ملتفت بود که بعد از صد سال که جلوی دست و قلمها گرفته شده و سخن حدیث در دفتر نیامده و زبانه یارای گفتن آنرا نداشته. و دو سال و یک سال و نیم کس بایکتن از صحابه می نشسته و برمیخاسته و گفتگویی از حدیث رسول خدا نبوده بایش از یک حدیث از رسول خدا گفتگو نمیشده، در این صورت حدیث را مرده باید گرفت، رمقی نخواهد برای او بود، دیدید شعبی که معروف بحافظه بوده میگوید: دو سال یا یک سال و نیم با این عمر نشستم، نشنیدم حدیثی از رسول خدا بگوید، مگر یک حدیث، با آنکه شعبی معروف بحافظه است او میگوید: هیچ سخنی نشنیدم مگر آنکه حفظ میکردم - پس با وجود چنین حافظه ها باز وقتی شنیدن در کار نباشد، امانات حدیث رسالت محفوظ نمیماند، محفوظ بودن علم محتاج بکار و تذکار است و گرنه از خاطر میرود. و شنیدید که سائب بن زید میگفت من از مدینه تا مکه بمصاحبت سعد بن مالک (که همان سعد وقاص باشد) بودم، نشنیدم حتی یک حدیث از رسول خدا «ص» باز گو کند - پس بامهری که بر لبها بوده و منعی که از قلمها بوده، سخن حدیث رسول خدا از زبانها افتاده و جای خود را با فسانه فتوحات و شعر داده بود. آنچه از دست و زبانها با دفترها و با گوشها آشنا نمیشده همان «حدیث» بود و آنچه گوشها را همیشه تکان میداده و غوغای «فتوحات و شعر» بود که پایتخت شام بنی امیه سرگرم بآنها بودند.



تا باندازه ای که گوش عبدالملک هم پر بود، که علم در عراق است و شام خالی از علم است.

همینکه شعبی از عراق برای دیدار خلیفه بشام رفت میگوید: وقتی اذن دخول بمن دادند وارد شدم، دیدم در پیش عبدالملک فقط یک نفر است که من او را نمیشناسم، بعد معلوم شد اخطل شاعر است، عبدالملک چو بدستی نازکی در دست داشت، و اشعاری از «لیلی اخیلیه» خواند و رو بمن کرد و گفت آیا این اشعار را تو شنیده ای و میدانی؟ من گفتم: نه، عبدالملک گفت: من این اشعار را از آن جهت خواندم که شما مردم عراق گمان میکنید که علم در عراق است، خواندم تا بدانید که در شام هم علم هست - امالی سید مرتضی -



عبدالملک که از همه خلفای اموی قدرت تشخیص بیشتری داشت این پایه تشخیص و میزان علم و مبلغ اطلاع از علم بود؛ که شعر «لیلی اخیلیه» یک زن عاشق پیشه را مناط علم کشور می شمارد، همه امانات حدیث رسالت محو و اوضاع کشور داری و شاعر پیشه گوی شده و دیگران از خلفای اموی همه علوم الهی و امانات حدیث رسالت با تمام بساط کشور داری هم، فدای شعر و غناء خواننده ای میشود.

ولید بن یزید بن عبدالملک از خواننده معروف، ابن عاصم که مردی مغنی و خوش آواز بود، تمنای خواندن کرد. و وقتی شعر معروف خود را با آواز خواند چنان سر مست شد، که گفت: تو باید بر بساط سلطنت من سواره بر وی. و بساط سلطنت من زیر پای «استری» که سوار خواهی شد

لگد کوب گردد - ولی بایدم اول من ترا سر تا پا لخت و عریان زیر بوس  
 آورم - بنا کرد اعضای آن مرد خواننده رایگان بکان بوسیدن ، و از  
 فرق سر تا پائین با اعضای او را بوسید تا نوبت به «مذاکیر» (آلات رجولیت)  
 او رسید آنرا برهنه کرد و خم شد که آنرا ببوسد آن مرد دانهای خود را  
 فراهم آورد و عورت خود را مستور کرد .

ولید گفت ، والله دست بر نمیدارم تا نبوسم ، پس حشفه او را بوسید  
 آنگاه مستانه فریاد کشید : واطر باه!! واطر باه!! ولباس خود را یکسر از تن  
 بیرون کرد و بر این عایشه بیفکند و خود برهنه و عریان ایستاد تا لباس  
 برای او آوردند - وهم امر کرد که هزار دینار برای ابن عائشه آوردند - و  
 طبق فرمان خلیفه استر مخصوص او را زین کرده آوردند ، ابن عائشه را  
 بر آن سوار کرد و گفت سوار بر استر بایدت بر بساط سلطنت که بساط خاص  
 من است مشی کنی ، که تو با این شعر خود آتشی فروزان و اخگری تفتیده در  
 جگر من افروختی *مژده شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*  
 در موقوع خواندن شعر و آوازه هم التماس ها باین عائشه کرده ،  
 او را بسراجداد دنیا کان خود از آلامیه سو گند میداد ، تا شعر را مکرر  
 کند .

ابیات شعر این بود که با تغنی و آوازه خوانده .

انی رأیت صبیحة النحر      حوراً نعین عزیمة الصبر  
 مثل الكواكب فی مطالعها      عند العشاء اطفن بالبدر  
 و خرجت ابغی الاجرمحتسبا      فرجعت موقورا من الوزر

ولید گفت ، احسنت والله .

و او را قسم داد بحق جد بنی امیه عبد الشمس که اعاده کند

يك نوبه دیگر خواند۔ بازش قسم داد بحق «امیة بن عبدالشمس» که تکرار کند۔ باز یکنوبه خواند۔ برای دفعه سوم و چهارم و همچنین بجان یکان یکان از پدر بر پدر قسم داد و او برای هر کدام دمی آوازه خواند، تا بخودش رسید و گفت:

بجان من که باز بخوان بازخواند، حالت طرب در او چنان انقلابی برپا کرد که آن کارها را کرد.

(مسعودی - مروج الذهب)

\*\*\*

دیک نوبه دیگر از سرمستی شبانه خاطر او از شعر تصنیف معروف پر بود.

من راغب الناس ماتهما و فاز با للذة الجسور  
روز دخترش را دید که بادایه اش نشسته بر زانوی او بنشست و ازاله بکارت او را کرد دایه با او بسرزنش گفت: مگر آمین گبر و مجوس را پیش گرفته ای؟ و لید اشعر را خواند - یعنی این آمین لذت و کار بلهوسی است نه آمین کیش مجوسی - الخمیس و اخیار الدول -

یکشب همینکه مؤذن اذان صبح گفت، ولید برخاست و شراب خورد و با جازیه ای که او هم مست بود در آویخت، و با او نزدیکی کرد، و قسم یاد کرد که جز آن کنیز نباید بر مردم با مامت نماز بگذارد.

پس لباس خود را بر او پوشانید و آن جازیه مست را با آرایش جنابت و منی، به مسجد فرستاد تا بر مردم نماز گذاشت.

\* \* \*

کشور - ناموس - و نماز پایمال او ، و قرآن تیر باران او شد ،  
 و خودش عافیت و صحت را از دست داده . کوکب الملوک نقل کرده :  
 که ولید مبتلا بسی وسه بلیه شده بود که آسانترین آن این بود که از  
 ناف خود بول میکرد - چون شراب را بیحد میخورد الکل او را از پا  
 در آورده بود هیچیک از بنی امیه مثل او شرب خمر نمیکرد امر کرده  
 بود که در خانه اش بر که واستخری را پرا از شراب کرده بودند گاهی که طرب  
 بر او غلبه میکرد ، و زور آور میشد خود را در آن بر که می افکند و چندان  
 که میخواست میآمد میآشامید و در یکسال و در ماه ایام سلطنتش چنان بفسق  
 و فجور خود عواطف مردم را بر خود بر آشفت ، مردم دمشق جملمگی بر او  
 عاصی شدند و او را خلع کردند و بسر عرش یزید ناقص را که مثل  
 عمر بن عبدالعزیز عادل بود خواندند ، و با او بر ولید شوریدند و بعد از  
 کارزار عظیمی آخر الامر ولید مغلوب شد و بقصر خود فرار کرد و متحصن  
 شد ، مردم قصر او را احاطه کردند و داخل قصر شدند ، و ولید را  
 با بدترین وجهی کشتند ، سرش را از قصر آویزان کردند و تن او را  
 دفن نمودند .

\* \* \*

یزید ناقص و عمر بن عبدالعزیز معروف اند به عادل بنی امیه ولی این دو  
 نمیتوانستند چیزی را که روزگار میرانیده ، زنده کنند جائی که تمام  
 از کان دولت و سران ملت در عهد خلافت هشتاد ساله بنی امیه سخن  
 حدیث رسول خدا ﷺ را مسکوت عنه و مغفول عنه گذارده و مشعلداران

حدیث پیغمبر را مانند یحیی بن زید - که شهید عهد همین ولید است. بازید شهید که شهید عهد هشام بن عبد الملک بامولی الکوین ابی عبدالله الحسین علیه السلام که شهید عهد یزید بن معاویه است باهر که مشعلداران هدایت بحدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد شهید و کشته و پاره و پاره کنند و دیگر مرجعی برای مردم معرفی نکنند مگر مثل عطاء بن ابی رباح را که مفتی مکه بود و خود مشلول و گنگ و کور و اعور و سیاه رنگ بود همه ساله در ایام بنی امیه در موسم حج منادی در میان مردم فریاد می کشید که : «الاباید از غیر عطاء بن ابی رباح فتوی نگیرید .»

\* \* \*

عطاء بن ابی رباح و کان بنو امیه یعضامونه جداً - حتی امر المنادی بنادی لایفتی الاعطاء - وان لم یکن فعبدا لله بن ابی نجیح و کان عطاء اعور افسس، اعرج، شدید السواد -

\* \* \*

این انتخاب از آن نظر بوده که با این مرجع روحانی مردم بدیگری نه پیوندند و خود او هم معرض کاندیدای زمامداری نباشد یعنی در او هیچ گونه صلاحیت «برج مقابل بارو» نباشد، ولی طبعاً از عدم اهتمام بمعنویات و حدیث نبوات و امانات و حدیث رسالات جنبه آن در مردم ضعیف بوده و هواداران آن نحیف خواهند بود، بعکس اموری که مورد اهتمام است مانند قیمت کنیز مطرب حبابه که در عهد بنی امیه بملیون دینار رسید



و کار «حدیث نبوی» بفراموشی و ضعف کشید، تا اندازه‌ای که عمر بن عبدالعزیز هم آنرا مرده می‌انگاشت، و فرمان برای احیای آن صادر کرد و نوشت: حدیث را احیا کنید، چون من ترس از ضیاع علم و ذهاب علماء دارم ولی چه سود؟!  
پر و بال ما بریدند و در قفس گشوند.

چهارها چه بسته مرغی که پرش بریده باشد

\*\*\*

تدریب الراوی حافظ سیوطی گوید: و اما ابتدای تدوین حدیث در رأس ماه در ایام خلافت عمر بن عبدالعزیز و با عمر بن عبدالعزیز واقع شد بعد تاریخچه آن را بازگو کرده گوید:  
در صحیح بخاری در ابواب علم بازگو کرده که عمر بن عبدالعزیز نوشت به «ابوبکر بن حزم (۱)» که در نظر بگیر آنچه از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله است آنرا بنویس و تدوین کن چه که من خوف دارم از اندر اس علم و رفتن علماء.

\*\*\*

کتاب عمر بن عبدالعزیز الی ابوبکر بن حزم انظر ما کان من حدیث رسول الله «ص» فاكتبه فانى خفت دروس العلم و ذهاب العلماء ولا يقبل الاحديث

(۱) وی ابن محمد بن عمرو بن حزم انصاری است رجال ابو علی گوید ابوبکر بن حزم الانصاری فی اصحاب علی (ع) من الیمن فی (فی) و (ص) عنه - و زید فی (ی).

النبي (ص) ليفشوا العلم وليجلسوا حتى يعلم من لا يعلم فان العلم لا يهلك حتى يكون سرآ \*

\*\*\*

ابونعیم (مصغرا) (۱) در تاریخ اصبهان آنرا بلفظ دیگر روایت کرده گوید: عمر بن عبدالعزیز بهمراه آفاق نوشت که بنگرید، آنچه حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله است آنرا جمع آوری کنید، چون من هر اس دارم از کهنگی و اندراس و ضیاع علم و رفتن علماء - الخ.

ابونعیم الحافظ - کتب عمر بن عبدالعزیز الی الافاق انظر واحد حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله فاجمعوا الخ.

\*\*\*

مینماید که متحد المآلی بتمام اقطار کشور صادر شده است و مینماید که هر اس از اندراس و کهنگی علم (یعنی احادیث) داشته و علمای آن علم بتدریج از بین رفته بوده اند و سخنان دیگر جای حدیث را گرفته بوده است و مینماید که افشاء آن ممنوع بوده، و نزد آنانکه بوده سری بوده است

عربی و فی (د) من خواصه، یعنی، و فی نظر - اقول: الظاهر ما ذکر (د) فان فی انتخاب نفر قلیل و تخصیصه بالذکر من بین اصحابه الجمع الكثير والجم التفریر الدلالة علی مزید الاختصاص لهم دون غیرهم ولذا ذکرهم (مه) فی القسم الاول بعد نقل الجماعة عن کتاب البرقی قال: ثم قال یعنی البرقی ومن مجهولین من اصحاب امیر المؤمنین، فلان وفلان - فیظهر ظهور اتمام ان هذا و امثاله لیسوا من المجهولین - و یظهر من المجمع ان ابابکر هذا هو محمد بن عمر بن حزم الانصاری الماضی فی الاسماء.

(۱) هو الحافظ احمد بن عبدالله بن مهران اصبهانی - صاحب کتاب حلیة الاولیاء

و کتاب اربعین در احادیث المهدی و تاریخ اصبهان متوفای (۴۰۲) یا (۴۳۰) هـ.

\* \* \*

و آیا سابقه اخفاء و عدم افشاء، یعنی مستور بودن؛ انحصار در یک طبقه مخصوص  
 «اخصاء» هلاکت علم و نسیان حدیث یا تبدیل و تبدل آن احتمال نمیرود؟  
 و آیا بعد از نسیان که بمنزله ریشه سوزش است، دو مرتبه سبز شدن آن  
 بزودی میسور است؟ گل با چمنی که خشک شد تا مجدداً آبرو بد طول زمان  
 میخواید خبری که مانند حدیث رسول امین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صد سال از ذهن مردم  
 بیفتد ریشه آن می خشکد، و خبرهای دیگر مانند خیر فتوحات و جنگها  
 و ابطال جنگها و کشور گشایی عرب و سیاحت اقطار زمین و افسانه های  
 قصاصین بجای آن مزرع دلهای گوشها و چشمها را بر کند تجدید مطلع آن  
 کار آسانی نیست. در هر بیست سال یک نسل عوض میشود و در صد سال  
 یعنی پنج بیست، مردم نو و نسلهای جدید، بدنیا آمده و در مکتب تربیتی  
 خود کتاب حدیثی ندیده، و متناسب آن کمیت و وسعت و شور سری که در توسعه  
 آب و خاک است، کیفیت یعنی تعلیم و تهذیب کتاب و نشر حدیث نباشد، تجدید  
 امر «حدیث» بمنزله احیای امر مرده است: از یک درخت هر گاه یک شاخه  
 سر بریده شود، و شاخه پهلوی آن در نمو باشد آن شاخه سر بریده لاغر  
 میشود، تا از صورت خشکیده می نماید: و این شاخه نامیه بانمو خود بر  
 اقطار نلانه خود می افزاید تا از تورم خود آنرا می پوشاند.

\* \* \*

باری (فتح الباری در شرح بخاری) گوید: از ابن فرمان «عمر بن

عبدالعزیز برمی آید که ابتدای تدوین حدیث نبوی از چه زمان بوده است و سپس خود گوید: که اولین کسی که با امر عمر بن عبدالعزیز حدیث را تدوین کرد «ابن شهاب زهری» بود - پایان سخن تدرب الراوی .

خلافت عمر بن عبدالعزیز مقدار دو سال و پنجماه و مبدأ آن دهم «صفر» از سال ۹۸ یا ۹۹ بوده و ختم آن سال «۱۰۱ هـ» در پنجم یا ششم رجب، و گویند: ده روز از «رجب» باقی مانده - و از طرفی تاریخ صدور این امریه را ضبط نکرده اند، و هیچکس هم نقل نکرده که امریکه عمر بن عبد العزیز بتدوین حدیث صادر فرموده در زمان خودش امثال شده باشد - و آنچه فتح الباری ابن حجر عسقلانی حافظ ذکر کرده بود از باب حدس محض و تخمین و بحسب اعتبار عقلی می باشد، که چگونه میشود امر عمر بن عبد العزیز اطاعت نشده باشد و گرنه برای انجام عمل، سندی بالعیان در دست نیست و اگر سندی و اثر درستی بالعیان در دست اهل علم بحدیث بود تصریح بخلاف آن نمی کردند و صریحاً نمی گفتند که افراد حدیث رسول الله ﷺ در تدوین در اس (مأین) بوده، چنانکه شیخ الاسلام و دیگران بآن اعتراف کردند. گوید: اولین کس که آنرا جمع کرد در مکه ابن جریج (عبد الملك بن عبد العزیز بن جریج مکی متوفای بغداد «۱۵۱» و در مدینه - ابن اسحاق یا - مالک بن انس و در بصره - ربیع بن صبیح یا سعید بن عروه - یا حماد بن سلمه - و در کوفه - سفیان ثوری - و در «شام» اوزاعی - و در «واسط» - هیشم - و در یمن - معمر - و در «ری» جریر بن عبد الحمید - و در خراسان ابن المبارک بودند .

عراقی و ابن حجر گویند: جمع اینان در یک عصر واحد بودند و ما

نمیدانیم کدامیک اسبق بوده است ، گوید : تا اینکه بعضی از ائمه و پیشوایان  
رأیش بر آن شد که احادیث پیغمبر ﷺ را جداگانه بخصوص افراد کند  
و جدا بیاورد ، و این در رأس ماه دوم بود ، سپس جماعتی را بر شمرده .

وطیبی حسن بن محمد فاضل محدث متوفای (۷۴۳هـ) در خلاصه در  
علم درایه گوید اولین کس از سلف که حدیث را تدوین کرد «ابن  
جریر» است ، و گفته شده که «مالک» است و دیگری گوید که  
«ربیع بن صبیح» است و سپس تدوین زیاد شد ، و انتشار یافت و فوائد آن بر  
همه ظاهر گردید .

چنانکه می بینید طیبی هم تدوین احمدی را قبل از «ابن جریر» ذکر نکرده



و همچنین حافظ ذهبی محمد بن قایم از متوفای ۷۴۸هـ در تذکره الحفاظ بر آن  
تنصیب کرده که اول زمان تصنیف احادیث و تدوین سنن و تألیف فروع بعد از  
انقراض دولت بنی امیه و انتقال دولت به بنی عباس است و سپس در ایام رشید  
تصانیف زیاد شد و رو بفرزونی نهادند و اندک حفظ علماء رو بنقصان نهاد  
همینکه کتب تألیف شد بآنها اتکال نموده ، از حفظ خود کاستند و حال  
آنکه پیش از آن علم صحابه و تابعین در حافظه ها و سینه ها بود صدورشان  
کنجینه علومشان بود ، و علوم در کنجینه سینه شان بود .



از سخن ذهبی چیزی دیگر هم بدست آمد که مبدأ کتابت حدیث  
راوی متأخرتر میدانند از آنچه سیوطی میگوید ، و هیچکس را در این

گونه امور و در خبر و بیت نسبت باینگونه تواریخ نمیتوان با «ذهبی» در یک ترازو نهاد و قیاس کرد حتی سیوطی را بلکه هیچکس از آنانکه در شأن او ائمه و سرسلسه ها کتابی نوشته اند (از اهل سنت) سخن سیوطی را نگفته اند. بار خدایا مگر آنکه استبعاد شود که چگونه امر عمر بن عبدالعزیز، امتثال نشده باشد. بنابر این هم باید بعد از فرمان او جمع آوری شده باشد و در آن صورت هم جمع آن در رأسه آه نخواهد بود و سیوطی در حکم شتابزدگی کرده خدا ما را از شتابزدگی در حکم نگهدارد

تأسيس الشيعة لفنون الاسلام گوید: اینک که از این قضایا مطلع شدید، مطلب دیگر را آگاه باشید، که شیعه اولین کس است، در جمع آثار و اخبار مقام تقدم را دارد، در عصر اول باین کار اقدام فرمود، اقتداء بامام خود امیر المؤمنین علی عليه السلام نمود که در عهد رسول الله صلى الله عليه وآله خود در این باره بتصنیف پرداخت. بعد کتاب امیر المؤمنین عليه السلام را که بخط علی و املاي رسول الله صلى الله عليه وآله است نشان داده.

\* \* \*

من میگویم: امیر المؤمنین علی (ع) را نباید قوه واحده فرض کرد و کتاب او (ع) هم نه تنها همین دو کتاب است، ۱- کتاب مدراج عظیم ۲- صحیفه ای که در غلاف شمشیرش داشته، بلکه اهتمام امیر المؤمنین (ع) را که گاهی بوسیله کتب و صحائفش با قلم او ترسیم شده و گاهی بوسیله خطب و تأییداتی که بازبان بیان فرموده، و موقعی بوسیله ایادی او یعنی اصحاب و یاران او شده باشد سرچشمه انفجار دانست.

«ينفجر الحكمة من جوانبه» والسلام